در آستانهٔ تحقیق و نشر

عبدالله خان قراگوزلو
و شناسهٔ مختصری از آثار وی

نادره جلالی

خاندان امیرنظام لتگاهی* از تیرهٔ ازبکلو/ حاجیلو قراگوزلو، از ملاکین و متمولین طراز اوّل ایران بوده‌اند که شاخهٔ مجذوبعلی شاهی هم از آن تیره‌اند[1]. یکی از افراد برجستهٔ این خاندان، عبدالله‌خان قراگوزلو، ملقّب به ساعدالسلطنه، سردار اکرم و امیرنظام، پسر مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه است. مصطفی قلی خان همو بود که اغلب اوقات ریاست قشون و فرماندهی لشکر شاهی را به عهده داشت و مأمور سرکوبی شورش‌های متعددی چون شورش سیدیحیی دارابی (۱۲۶۶ هـ. ق) و شیخ عبیدالله کرد شد و سرانجام در ۱۲۹۸ هـ. ق در ارومیه دارفانی را وداع گفت.[2]

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، راجع به مرگ وی می‌نویسد:

«۱۷ شوال ۱۲۹۸ هـ. ق-شنیدم که مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه قراگوزلو میرپنجه یا امیر تومان که سردار عساکر آذربایجان بود، در ارومی مرحوم شده است. از مرگ هیچ مخلوقی خوشحال نیستم، اما این مرد که لقب پدر مرا داشت و با هزار تومان پیشکش به شاه و امین الملک این لقب را گرفته بود خیلی از دادن این لقب به این شخص ناراضی بودم.»[3]

نوشتن روزنامهٔ خاطرات، سبک و سیاقی رایج در بین رجال و فضلای عهد قاجار بود. از این قاعده، عبدالله خان قراگوزلو مستثنی نیست، چرا که در طی زمانی که مأموریتها و مناصب عدیده‌ای را عهده‌دار بود، ذکر وقایع و نگاشتن شرح احوالات از دغدغه‌های جانبی‌اش محسوب می‌شد. هنگامی که در عهد ناصرالدین شاه، مدتی به سرحدداری و حفاظت ساخلویی (پادگان) قلعهٔ ناصریه سرخس مأمور شد (۱۲۹۶-۱۲۹۴ هـ. ق) و قریب به دو سال در آنجا ماند، در این مدت به نوشتن سفرنامه‌ای همت گماشت که ماحصل دیده‌های بلافصل او بود.

اطلاعات مندرج و مستفاد از این سفرنامه، عمدتاً برمی گردد به ذکر و توصیف وضع قلعهٔ ناصریه سرخس و احوال تراکمهٔ مرو. او در خصوص نگارش این سفرنامه[4] چنین می‌نویسد:

«از آنجائیکه می‌دانست خاطر آفتاب مظاهر ملوکانه محض اجرای لوازم سیاست و اعلاء مراسم تربیت همواره به تحصیل اطلاعات از چگونگی طبقات انام و اصناف عشایر و اقوام مایل است لهذا چنان صوابدید که وضع حالات و کیفیت قواعد و رسوم و مقدار سکنه و قوانین سلوک و معیشت حالیهٔ تراکمهٔ مرو را به دقت وافی تحقیق نموده و به طور تذکره در روزنامه بنگارد و هنگام بازگشت به دربار عظمی در پایهٔ سریر آسمان مصیر عرضه دارد.»[5]

عبدالله خان در این سفرنامه اطلاعات بسیاری از ترکمانان آن مرز و بوم به ویژه دو ایل تکه و سالور و نیز وضع جغرافیایی آن ناحیه به دست می‌دهد. او ابتدا به شرح حال غازان خان می‌پردازد که در جنگ با عشایر ترکستان به قتل رسید و از وی چهار پسر به نامهای اساری[6]، سالور[7]، یموت[8]، و تکه باقی ماند. آنان بعد از مرگ پدر (غازان خان) در مقام خونخواهی برآمده و جنگهای متعددی با قبایل ترکستان کردند. در این میان تکه با دختری از طایفهٔ اوزبک که اسیر شده بود، پیوند زناشویی بست و صاحب سه پسر به نامهای آقتمش، تقتمش و یالقامش (ساروق، جد طایفهٔ ساروق) شد. ایل تکه از اولاد و احفاد اویند.[9]

عبدالله خان در سفرنامهٔ خود گزارشی از جنگها و روابط طایفهٔ سالور با دولت مرکزی در مقاطع مختلف تاریخی به دست می‌دهد از جمله، اشاره به جنگ بیرامعلی خان قاجار حاکم مرو در عهد آقامحمدخان قاجار با این طایفه دارد که وی بسیاری از آنها را کشته و برای بقیهٔ افراد طایفهٔ سالور مالیات مقرر کرده و آنان را ضمیمهٔ رعایای مرو قرار می‌دهد.

یا اقدام عباس میرزای نایب السلطنه که در ۱۲۴۷ هـ. ق گوشمالی سختی به تراکمهٔ مرو داد.[۱۰] عبدالله خان سپس به روابط میان ایل تکه و سالور پرداخته، در این باره چنین می نویسد:

«چون ایل سالور از سرخس کوچیده و به مرو رفته، در میان طایفهٔ تکه ساکن شدند، اما در میان ایل تکه اعتباری نداشتند از جمله، اگر یکی از افراد معتبر سالور به دست فردی از طایفهٔ تکه که به لحاظ موقعیت پست تر از وی بود، کشته می شد، به او خونبها یا دیه ای تعلق نمی گرفت. تکه ها زن دادن به سالور را عیبی بزرگ می دانستند و سالورها هم تزویج با تکه را ننگی عظیم می شماردند.»[۱۱]

بعد اسامی طایفهٔ سالور را یک به یک برمی شمارد. اما در باب ایل تکه که بنا به قول خودش غرض از نوشتن این سفرنامه: «حالات قبیلهٔ تکه خواهد بود. اگر ضمناً مجملی از حالات سهٔ طایفه دیگر معروض دارد، محض ارتباط مطلب است نه نگارش تاریخ تراکمه...»[۱۲]

همچنین به بررسی گذرا از موقعیت این ایل در عهد نادرشاه، نحوهٔ ورود آنان به مرو و تجن پرداخته و سپس به بیان این مطلب که چطور خواجم شکور، طایفه را از تجن به سرخس کوچاند. عبدالله خان در خصوص آب و زمین مرو و طایفه تکه، زراعت در مرو و اقسام آن، وضع بازار و مسکوکات و اوزان تراکمه، تفصیل چگونگی وضع تاخت و تاز و راهزنی این طایفه، اقسام مال و مواشی تکه، قانون خواستگاری و مجلس عقد و عروسی تراکمه و از همه مهمتر نحوهٔ برخورد حاکمان وقت خراسان چون آصف الدوله، حسام السلطنه و فریدون میرزا فرمانفرما به تفصیل سخن می راند[۱۳]. همچنین در باب لشکرکشی محمدامین توره برادر الله قلی خان پسر محمدرحیم خان و ایلغار وی به سرخس و اعلام نیاز و کمک این ایل از فرمانفرما والی وقت خراسان و سرانجام جنگ تکه با نیروهای محمدامین خان (حاکم خیوه) در ۱۲۷۱ هـ. ق که منجر به کشته شدن محمدامین خان شد به بحث می پردازد. گفتنی است در همین جنگ، محمدامین خان دستگیر شد و به اتفاق صحت نیاز خان، پسر اراض خان سرخسی به قتل رسید. این واقعه در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری بود و فریدون میرزا فرمانفرما پسر پنجم عباس میرزای نایب السلطنه، سر خان خیوه را به تهران فرستاد[۱۴]. یا به قول عبدالله خان، ایل تکه سر خان خیوه را زیر سم اسب فرمانفرما انداخته و خدمتهای شایسته ای از خود بروز دادند[۱۵].

اما در باب قلعهٔ ناصریهٔ سرخس می نویسد:

«تبیین وضع قلعهٔ مبارکه ناصریه سرخس و شرح حالات نواحی و صحاری و بیان احوال سکنه و سایر متعلقات آنجا، تعداد اسامی منازل از مشهد الی سرخس، که غلام زادهٔ جان نثار عبدالله خان بن اعتمادالسلطنه سرهنگ فوج فدوی که در دو سنهٔ اودئیل و بارس ئیل به ساخلو و سرحدداری آن ساحات مشغول جان نثاری بوده از روی تحقیق معین نموده...»[۱۶]

در جریان گزارش دهی های پیاپی خود از اشخاص و اماکن مختلفه از «علوبابا» نیز ذکری به میان می آرد:

«یکی از پیران تراکمه، خیلی معتقدند که از اولیاء است و کشف و کرامتها از او نقل می کنند. بقعهٔ معتبری دارد که خیلی مرتفع و سه مرتبه جان پناه محکم دارد... از قرار تاریخ، پانصد و سی و سه سال است که ساخته شده، تقریباً در شمال قلعهٔ مبارکهٔ سرخس واقع و از قلعه تا آنجا یک تیررس توپ است که از ربع فرسنگ زیادتر باشد.»[۱۷]

تعیین محل دقیق بعضی از اماکن در جغرافیای محلی اهمیتی ورای مختصات طبیعی برخوردار است، چرا که بیشتر به ذکر جزئیات بنای قلعه به کار و اطلاعات نظامی وابسته تر است. هم از این رو، ذکر این موقعیت ها اهمیتی دوگانه دارد. قلعهٔ قوشیدخان از قلاع معروف ناحیهٔ سرخس است که در این کتاب، مؤلف به ذکر جزئیات بنای آن می پردازد:

«سابقاً محل سکنای طایفهٔ تکه بود، یک فرسنگ و نیم پائین تر از قلعهٔ ناصریه سرخس و در مشرق در کنار رودخانه

واقع است. ولی حالا مخروبه است و در هیچیک از این قلعه‌جات خانوار ترکمن نیست مگر در اصل مرو.»[18]

عبدالله خان در ۲۴ جمادی الثانی ۱۲۹۸ هـ. ق با منصب سرتیپ یکمی به حکومت استراباد منصوب شد و به سرداری خلعت ملوکانه مخلع و مباهی گردید و ظاهراً تا حدود ۱۳۰۳ هـ. ق در این سمت باقی ماند[19]. سپس «کتابچهٔ بازدید از کلات نادری» را در شانزده صفحه در ۱۳۰۲ هـ. ق به رشتهٔ تحریر درآورد. وی در این اثر، شرح مفصل و دقیقی از کارهای انجام شده بر روی کلات نادری به دست می دهد و نکاتی دربارهٔ وضع دربندها، راههای ورود به کلات، اسلحه و قورخانه و آبادی داخل کلات و سواره نظام آن ناحیه به خواننده عرضه می دارد. قرارداد آب و اتک، که متضمن تعیین زمان میان اهالی اتک و اهالی سرحدیه دره جز و کلات و در برگیرندهٔ متن کامل قرارداد فی ما بین دولت ایران و روسیه در هفت فصل است، از دیگر تألیفات عبدالله خان قراگوزلو است[20]. اما از دیگر تألیفات عبدالله خان باید به گزارش مالیات همدان و فارس (در هفده صفحه)[21] اشاره داشت و دیگر گزارش راه لرستان و اوضاع خوزستان در صد و نود صفحه نام برد[22]. عبدالله خان در ۱۳۰۵ هـ. ق با سرکردگی فوج فدوی همدان، همراه با حسین قلی خان نظام السلطنه مافی، مأمور خوزستان شد که اغلب در دزفول متمرکز بود. حاصل این مأموریت دو سال و نیمهٔ او، کتابچهٔ عربستان و لرستان است که در ربیع الاول ۱۳۰۸ هـ. ق به عرض شاه رسید.

عبدالله خان در مقدمهٔ این اثر از مأموریتش به خوزستان شرحی مکفی ارائه می دهد:

«این غلام خانزاد خود را قابل اظهار معلومات در آستان جمشید دربان مبارک نمی داند، ولی محض امتثال امر قدر قدرت شاهنشاهی -روحنا فداه- مختصری از اطلاعات و تحقیقات این مدّت که تحریراً عرض آن را لازم می داند به عرض می رسد و چنانچه چیزی از حالات آن سرحد در این کتابچه ترک شده باشد، از هر قبیل که رأی جهان آرای اقدس همایونی -روحنا فداه- در استفسار آن اقتضاء فرماید به عرض خاکپای مبارک خواهد رسید.»[23]

وی گزارش خود را با شرح تفصیلی راه خرم آباد به خوزستان آغاز می کند و در این بخش به توصیف راه جایدر، راه چول، راه کیالان، وضع راه لرستان و طریقهٔ امنیت راه می پردازد.

سپس حالات خوزستان را در سیزده فصل بدین ترتیب بیان می کند:

۱. هوای خوزستان

۲. در بیان رودخانه [رود کرخه-دزفول-کُرن-ده ملا-رامهرمز] و وسعت ولایتی

۳. وضع حکومت کل و جز و خوزستان و رسم مالیات دیوانی.[24]

من باب مثال در باب مالیات دیوانی می نویسد:

«رفتار نظام السلطنه با عموم رعیت آن حدود خوب است و در غالب جاها بنای آبادانی گذاشته و در این مدت دیده نشده است که کسی را سیاست کند یا جریمه بگیرد. ابداً با رعیت جزو خوزستان حاکم کل طرف نیست. حکام جزو بلوکات و طوایف اعراب کلیةً از مشایخ و روسای خودشان است و رسم این است، قبل از عید هر یک نزد حاکم کل می آیند و تمسک مالیاتی خود را اصلاً فرعاً داده خلعت پوشیده می روند و چند نفری هم که از قبیل شیخ مزعل خان معزالسلطنه و مشایخ بنی طرف و غیره نزد حاکم نمی آیند و سند مالیاتی نوشته می فرستند و خلعت از حکومت می گیرند.»[25]

۴. در باب قشون خوزستان [فوج سیلاخور، چهارمحال، قشون داخلهٔ خوزستان و...

۵. در حالات حویزه [ولایت، محصولات، آب خوراکی، طایفه های چادرنشین (شرفاء، حردان، قاطع، بنی نکامه، آل بوغریبه، عچیرش، آل بوروایه)، بنی طرف، وضع مالیات، دهات، حکومت و سدناصری]

۶. در حالات دزفول [محلات، وزن، علما، پل، زراعت، باغات، ایلات، قریه کوانک]

۷. در حالات شوشتر [دروازه ها، حالت شهر، سادات، قلعهٔ سلاسل، پل

صفحهٔ نخست کتابچه کلات نادری

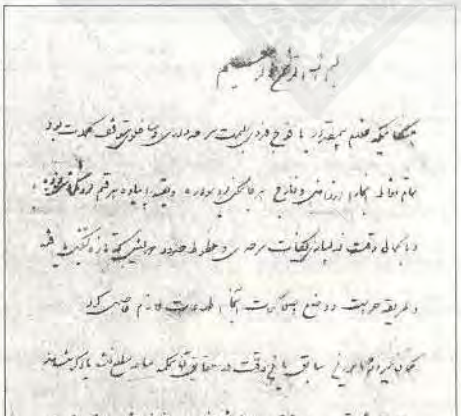

شوشتر، تفصیل سدمیزان، پل کرکر، سدهای قدیم شوشتر، زراعت و باغات، توابع، دهات بلوک میان آباد]

۸. در حالات اهواز [سداهواز، ابنیهٔ جدید]

۹. در حالات محمره [طوایف، جزیرهٔ الخضر، زراعت، باغات، وضع فیلیه و حالات شیخ مزعل خان معزالسلطنه، وضع عمارت صاحبقرانیه، وضع سیر جهازات کمپانی لینچ انگلیس در شط کارون]

من باب مثال در باب شیخ مزعل خان و شیخ محمدخان می نویسد:

«دو برادر دارد: شیخ محمدخان و شیخ خزعل. آنچه مال پدری از ملک و نقد داشته به آنها قسمتی نداده و کلیهٔ پول نقد و اسباب نفیسه مرحوم حاجی جابرخان در سیبریّات که یکی از دهات بصره است، انبار بوده و یک صد نفر تفنگچی همیشه مستحفظ آن است، تا به حال ابداً تصرفی در آن ننموده. در خاک عثمانی نیز ملک و عمارت و نخلستان زیاد دارد. شیخ محمد برادر بزرگتر و مدعی حکومت دریا است، چند سال در بصره بود به واسطهٔ حق الارث پدری، پارسال تلگرافاً به دارالخلافهٔ باهره عارض شده، حکمی خطاب به نظام السلطنه در استرداد حقوق خود صادر نموده به صاحبقرانیه آمد. نظام السلطنه محض این که بدون زحمت رفع غائله می شود، او را به خود معزالسلطنه سپرده قرارداد که کفیل مخارج برادر بزرگتر خود شده، نگاهداری نماید. شیخ خزعل نیز ماهی پنجاه هزار تومان ماهانه می گیرد و در پیش خود معزالسلطنه است و ظاهراً به مدارا رفتار می کند.» [۲۶]

۱۰. حالات رامهرمز

۱۱. در حالات جراحی، ده ملاّ، هندیجان، بندر معشور

۱۲. در حالات فلاحیه [آب و هوا، جمعیت، طایفه، دهات، حکومت، زراعت، نخلستان، مالیات احشام و شکار] در خاتمهٔ این اثر می نویسد:

«شرحی از اطلاعات حالات خوزستان که به عقل قاصر غلام خانزاد لازم بود به عرض خاکپای جواهرآسای مبارک جسارت ورزید. فی سنة ۱۳۰۸ هـ. ق» [۲۷]

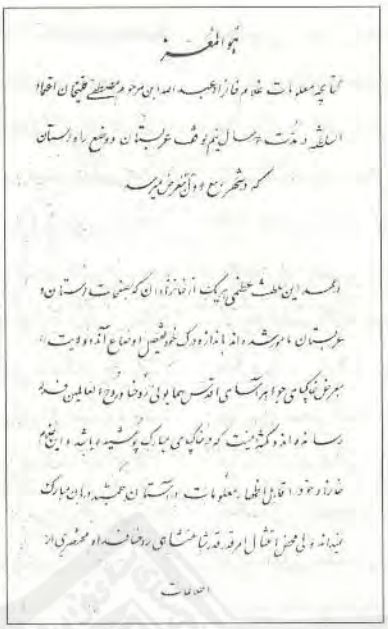

صفحهٔ نخست کتابچه خوزستان و راه لرستان

در ۱۳۰۹ هـ. ق چون فارس، ضمیمهٔ حکومت نظام السلطنه مافی شد، عبدالله خان با فوج خود به شیراز رفت و مأمور نگهبانی شهر و ارگ آن گشت و تا ذی قعده همان سال در آن ناحیه ماند[۲۸]. سپس با منصب امیر تومانی به همدان رفت و در عروسی پر هزینهٔ احتشام الدوله پسر حسام الملک در همدان شرکت کرد[۲۹] و در جمادی الاول ۱۳۱۰ هـ. ق در جریان تحریکاتی که در همدان به دست شیخ عبدالله بروجردی رخ داد، به همراه زین العابدین خان حسام الملک و ضیاءالملک از محرکین شورش بر ضد دولت وقت به شمار آمد. از این رو از سمت امیر تومانی معزول گشت و به تهران فرستاده شد و در خانهٔ کامران میرزای نایب السلطنه زندانی گشت و به زنجیر کشیده شد (رجب ۱۳۱۰ هـ. ق)[۳۰] تا این که بنابه قول اعتمادالسلطنه با دادن هزار تومان رشوه به کامران میرزا از زنجیر رهایی یافت. اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات خود سبب دستگیری و عزل او را چنین توصیف می کند:

«شنبه ۲ رجب ۱۳۱۰ هـ. ق-امروز درب خانه مجلس غریبی بود و جهت انعقاد این مجلس استنطاق امیر تومان های همدان است: حسام الملک، ضیاءالملک و ساعدالسلطنه که تمام فتنه و تقصیر همدان را به گردن اینها وارد آوردند و جهت عمدهٔ این که مقصر شدند، مخارج گزافی است که حسام الملک در تابستان گذشته در عروسی پسرش کرد. رؤسای دولت به طمع افتادند لابد بایستی توهینی به او می کردند که مبلغی بگیرند. این است که مقصرش کردند.» [۳۱]

دو ماه پس از این واقعه، عبدالله خان ساعدالسلطنه در تهران، ریاست قشون فارس یافت، از آنجا به همدان رفت (رمضان ۱۳۱۰ هـ. ق) تا نظمی به امور ولایتی و گردان تحت فرماندهی خود دهد و بعد به شیراز رود. [۳۲]

با عزل نظام السلطنه از حکومت فارس[۳۳]، عبدالله خان سمت نایب الحکومگی آن ایالت یافت. اما چون در شورش شیراز، فوج وی در سرکوبی شورش با مردم آن شهر جنگیده و حدود هفت-هشت تن از آنها را به قتل می رسانند، لذا عبدالله خان استعفا کرده، همراه با فوج فدوی خویش مأمور پیوستن به نظام السلطنه

می‌شود.[۳۴] اما در این امر تأخیر می کند، زیرا به قول نظام السلطنه مافی: «در تهران مشغول تحصیل امتیازات است که برای خودش سرداری بگیرد و برای پسر ده ساله‌اش حسین‌قلی خان لقب ساعدالسلطنه و برای اجزایی که دارد به دستاویز مأموریت خوزستان، هر یک را لقبی بگیرد.»[۳۵] با جلوس مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت، عبدالله خان امیر تومان ساعدالسلطنه، لقب سردار اکرم یافت (۱۳۱۴ هـ. ق) و بنابه توصیهٔ نظام السلطنهٔ مافی نامزد حکمرانی خوزستان شد و خلعت یافت[۳۶]. در این هنگام پسرش حسین‌قلی خان اجلال الدوله که دوازده سال بیش نداشت ملقب به ساعدالسلطنه و پسر دیگرش محتاج علی خان ملقب به اجلال الملک شد و سرهنگ طاهرخان (عموزاده یا دایی زاده‌اش) به سمت نایب الحکومه گی خوزستان رسید. بدین ترتیب سردار اکرم با عزل میرزا احمدخان علاءالدوله، دزدی قعدهٔ ۱۳۱۴ هـ. ق حکمران خوزستان شد و مقام ریاست قشون آن ایالت نیز به عهدهٔ او واگذار گشت[۳۷]. در ۱۳۱۸ هـ. ق بنا به پیشنهاد و علاقهٔ نظام السلطنه مافی، سردار اکرم دختر خود را به عقد مهدی خان سعدالملک (دوم) که برادرزادهٔ نظام السلطنه بود درآورد. ظاهراً این پیوند سبب همبستگی خاندان سردار اکرم با نظام السلطنه می‌شود، تا جائی که وی در یکی از نامه های خود می نویسد: «من و اولاد و خانوادهٔ من تا دامن قیامت، اگر جان خود را در راه ساعدالسلطنه و اولاد او نثار کنیم، ادای حق یک روز و یک شب خدمت و نوکری او را نکرده ایم.»[۳۸]

سردار اکرم در شوال ۱۳۲۴ هـ. ق توسط شعاع السلطنه، به منصب امیرنویانی منصوب شد و با وقوع انقلاب مشروطیت در همان سال، در صف مخالفان انقلاب و مجلس قرار گرفت. در گزارشی که در ۱۹ شوال ۱۳۲۴ به ظهیرالدوله دربارهٔ اجلاس نخستین دورهٔ مجلس شورای ملی رسیده آمده است:

«باز جمعی بر ضد مجلس برخاسته‌اند، از جمله سردار اکرم همدانی است که هنگامه می کند.»[۳۹]

محمدعلی شاه در محرم ۱۳۲۵ هـ. ق منصب امیرنویانی وی را ملغی اعلام کرد و مواجب لشکری فارس او را هم قطع نمود. از این رو عبدالله خان تصمیم گرفت به فرنگ برود. اما در صفر همان سال نامزد حکومت کردستان شد که مجلس شورای ملی مانع آن شد. زیرا بنابه اعتقاد نمایندگان مجلس، وی در شیراز ظلم و بی اعتدالی ها کرده بود، بنابراین استحقاق چنین سمتی را نداشت[۴۰].

سرانجام سردار اکرم در ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۲۶ هـ. ق از همهٔ مناصب دولتی خود معزول گشت، اما با کودتای محمدعلی شاه به تهران فراخوانده شد و به باغشاه رفت و این بار لقب «امیرنظام» یافت و خلعت شاهانه بدو مرحمت گردید (جمادی الثانی ۱۳۲۶ هـ. ق).[۴۱] امیرنظام با خلع محمدعلی شاه قاجار از سلطنت، در کابینهٔ ناصرالملک وزیر مالیه شد[۴۲] (از ربیع الثانی تا جمادی الثانی ۱۳۲۷ هـ. ق). سپس حاکم کردستان گشت (۱۳۲۸ هـ. ق). ظاهراً در همین سال یا سال قبل از آن -به همراه مجتهد عصر، شیخ فضل الله نوری- به مکه رفت و در این سفر بود که سفرنامهٔ مکه را در ۱۴۱ صفحه به رشتهٔ تحریر درآورد. مؤلف در این اثر کوشیده هر آنچه مشاهده کرده بیان کند، از این رو، اطلاعاتی دربارهٔ شهرهای رشت، بندر انزلی، راههای بادکوبه تا اسلامبول، تفلیس، باطوم تا دریای سیاه، طرابوزان، صام سون، شرح ملاقات با سلطان عثمانی، قبر جابرانصاری و همچنین گزارش از شهرهای جده، مکه و اعمال حج به خواننده عرضه می دارد.[۴۳]

امیرنظام در شورش دوم سالارالدوله جهت تصرف تاج و تخت شاهی، ابتدا او را همراهی کرد، ولی با عقب نشینی سالارالدوله، وی بر خلاف امیرافخم شورینی (از هواداران سالارالدوله) در جنگهای ۱۳۳۰ هـ. ق با سپاهیان دولتی فرمانفرما همراه شد و پس از پایان جنگ به لتگاه بازگشت و در ۲۸ رجب ۱۳۳۲ هـ. ق از همدان به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید و در ۱۷ شعبان همان سال به تهران و مجلس شورای ملی رفت[۴۴]. اما دیری نپائید که در کابینهٔ عبدالمجید میرزا عین الدوله در جمادی الثانی ۱۳۳۳ وزیر مالیه شد[۴۵]. محمد مصدق در این باره چنین می نویسد:

«حاجی امیرنظام همدانی به وزارت مالیه منصوب شد. این وزیر، گذشته از این که از امور مالی اطلاعی نداشت، صاحب عزم و تصمیم هم نبود و برای هر کاری با تسبیحی که غالباً در دست داشت استخاره می کرد... تا حاج امیرنظام وزیر بود، وزارت مالیه در حالت فلج باقی و تعطیل بود.»[۴۶]

سرانجام دفتر زندگی امیرنظام در روز یکشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۳۴ هـ. ق بر اثر سکته بسته شد.[۴۷] از عبدالله خان سه پسر باقی ماند:

۱. حسین‌قلی خان (ساعدالسلطنه، سردار اکرم) که در ۱۳۱۵ همراه فریدالملک همدانی برای تحصیل به اروپا رفت. بعدها حاکم کرمانشاهان و پس از آن وزیر جنگ شد (۱۳۳۹ هـ. ق) و در زمان رضاخان پهلوی، سمت ریاست تشریفات دربار یافت و سرانجام در ۱۳۳۱ ش درگذشت.

۲. محتاج علی خان (اجلال الملک، امیر ارفع) که در ۱۳۲۵ با برادرش منصورعلی برای تحصیل به اروپا رفت. وی در جشن تاجگذاری احمدشاه در همدان حضور داشت (۲۴ شعبان ۱۳۳۲ هـ. ق)، در رجب همان سال چون بدون اجازهٔ پدر در املاک او دخل و تصرف نموده بود در سنگستان زندانی شد.

۳. منصورعلی خان (علیقلی) ملقب به امیرنظام و سردار اکرم (متولد ۱۳۱۲ هـ. ق، متوفی ۱۳۳۲ هـ. ق) که دختر وثوق الدوله را به زنی داشت و در ۱۳۲۰ هـ. ق فرماندار همدان بود.[۴۸] *

پی‌نوشتها:

* لنگاه: دهی از دهستان مهاجران، بخش سیمینه رود شهرستان همدان، استان همدان. ر. ک فرهنگ جغرافیایی همدان انتشارات سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، ۱۳۷۶، ج ۴۷، ص ۴۰۰

۱. اذکایی، پرویز، قراگوزلوهای همدان، مجلهٔ آینده، سال چهاردهم (۱۳۶۷)، ش ۹-۱۲، ص ۶۰۹

۲. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج ۴، انتشارات زوار، چ ۴، ص ۱۱۵

۳. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، چ ۴ ، ۱۳۷۷، ص ۱۱۰

۴. لازم به ذکر است این سفرنامه به همت آقای حسین صمدی تحت عنوان دیار ترکمن (سفرنامه پسر اعتمادالسلطنه) در ۱۳۷۱ به چاپ رسیده است.

۵. قراگوزلو، عبدالله خان، سفرنامهٔ پسر اعتمادالسلطنه، نسخه خطی، (کتابخانهٔ ملی، ش ۵۴۷)، ص ۱

۶. اساری: که طایفهٔ معروف اساری نسبت به او می‌رسانند. بنابه نوشته عبدالله خان، آنان حدود شصت هزار نفر بودند که در سواحل رود جیحون در محلی مشهور به لب آب سکونت داشته و نسبت به سایر طبقات ترکمان، با تربیت‌تر و معقول‌تر بوده‌اند.

۷. یموت: که طایفهٔ یموت از اولاد و احفاد اوبند و در صحاری گرگان و حدود استراباد و برخی در خوارزم سکونت داشتند.

۸. سالور: که طایفهٔ سالور نسب به او می‌رسانند.

۹. سفرنامه پسر اعتمادالسلطنه، ص ۲

۱۰. همان، ص ۴ ، ۱۲

۱۱. همان، ص ۱۲

۱۲. همان، ص ۶ ، ۷

۱۳. همان، ص ۱۱

۱۴. همان، ص ۳

۱۵. همان، صص ۲۹-۲۷

۱۶. بامداد، همان کتاب، ج ۳، صص ۹۴-۹۳ و قراگوزلو، همان، ص ۲۱-۱۸.

۱۷. همان، ص ۲۱

۱۸. قراگوزلو، عبدالله، گزارش سرخس و قلعهٔ ناصریه، نسخه خطی به خط مؤلف، آرشیو خصوصی، ص ۱. لازم به ذکر است که آقای گلبن در ش ۹ میراث اسلامی ایران (انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی) این سفرنامه را از عبدالله خان قراگوزلو ندانسته‌اند و با آوردن ادله‌ای آن را رد کرده‌اند ولی چون نسخه‌ای از این گزارش به خط خود عبدالله خان اکنون در دست است، لذا گفتهٔ ایشان صحیح به نظر نمی‌آید.

۱۹. همان، ص ۱۶

۲۰. همان

۲۱. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۱۸۷

۲۲. قراگوزلو، عبدالله، کتابچهٔ بازدید از کلات نادری، نسخه خطی به خط مؤلف، آرشیو خصوصی

۲۳. ----------، گزارش مالیات همدان و فارس، نسخه خطی به خط مؤلف، آرشیو خصوصی

۲۴. منزوی، همان، کتاب، ص ۴۰۱۰. نسخهٔ کتابچهٔ مسافرت عربستان و لرستان در آرشیو وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، به شمارهٔ ۶۲۸۵ موجود است.

۲۵. قراگوزلو، عبدالله خان، کتابچهٔ مسافرت عربستان و لرستان، ص ۵

۲۶. همان، ص ۲۱

۲۷. همان، ص ۳۴

۲۸. همان، ص ۵۵

۲۹. همان، ص ۶۹

۳۰. اذکائی، همان منبع، ص ۶۱۰، گزارش مالیات فارس، نسخه خطی به خط مؤلف، آرشیو خصوصی

۳۱. بامداد، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۹۷

۳۲. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۸۴۹

۳۳. اذکائی، همان و نیز بنگرید به شیبانی، ابراهیم، منتخب التواریخ، زیر نظر ایرج افشار، انتشارات علمی، ۱۳۶۶، ص ۲۶۹

۳۴. چون نظام السلطنه جلوی مداخلات محمدرضا خان قوام الملک سوم را گرفت، وی و زنش علیه نظام السلطنه دست به تحریکات زدند و سرانجام زن قوام الملک با دادن هفت هزار تومان رشوه به شاه توانست او را از حکومت فارس عزل نماید. ر. ک: بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۴۵۲

۳۵. اذکائی، همان

۳۶. نظام السلطنه مافی، خاطرات حسینقلی خان، به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان و حمید رام پیشه، انتشارات نشر تاریخ ایران، چ اول ۱۳۶۱، ص ۴۶۱

۳۷. شیبانی، همان، ص ۳۳

۳۸. اذکائی، همان، ص ۶۱۱

۳۹. نظام السلطنه مافی، همان، ص ۴۹۸

۴۰. ظهیرالدوله، خاطرات ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۱، صص ۲۱۵-۲۷۶

۴۱. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۱۷

۴۲. ژنرال دنسترویل، خاطرات، ترجمهٔ حسین انصاری، با مقدمهٔ علی دهباشی، انتشارات فرزان، ۱۳۶۱، ص ۸۳، دنسترویل درباره اعطای این لقب به عبدالله خان می‌نویسد: «بدو لقب امیرنظام دادند در حالی که ابداً سر و کاری با خدمات نظامی نداشت.»

۴۳. بامداد، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۹۷

۴۴. اذکائی، همان، ص ۶۱۳. بنابه روایتی وی در ۱۳۱۹ هـ. ق به مکه رفت و در همان سال سفرنامه مکه را نوشت (۱۷ ذی حجه ۱۳۱۹ هـ. ق)

۴۵. بنگرید به فهرست اسامی نمایندگان ۲۴ دوره قانونگذاری مجلس شورای ملی (انتشارات وزارت کشور-زمستان ۶۸) ر. ک اذکایی، همان، ص ۶۱۴

۴۶. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، ج ۲، انتشارات کتابفروشی علمی، ۱۳۲۴، ص ۶۴۳

۴۷. خاطرات و تألمات مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی (چاپ دوم) ۱۳۶۵، ص ۸۹

۴۸. اذکائی، همان، ص ۶۱۵